



# جنبش در خطر است !

شهاب برهان:

سلسله قیام های پس از خیزش 88 در ایران را جنبش های افقی، بی مرکز، بی سر و بی رهبری خصلت بندی می کنند. گرایشاتی "روشنفکری" این خصال را نقاط قوت و امتیاز و نشانه های بلوغ به حساب می آورند و آن را بعنوان عبور از سازماندهی سلسله مراتبی، رد فرماندهی از بالا به پائین و ورود به سطح دموکراتیک خود تصمیمی، خود سامانی و خودفرمانی از پائین ستایش کرده و تئوریزه می کنند. این گرایشات، نقاط قوت و امتیازات یاد شده را نه با استناد به نتایج تجربی این شکل از جنبش ها ( نمونه های فاجعه بار بهار عربی و قیام های دی 96 و آبان 98 ایران) بلکه اساساً از جنبه های منفی اخلاقی سیستم های متمرکز فرماندهی سلسله مراتبی اخذ می کنند؛ آن ها یک چشم شان را بر ضرورت های حیاتی قطب نمای واحد و استراتژی و تاکتیک های کلان و سراسری برای پیروزی جنبش انقلابی می بندند، و چشم دیگرشان را بر ضعف ها، نارسائی ها و نتایج و عواقب فاجعه بار چنین کمبودهایی در جنبش های کورمال کورمال که آن ها را "خودرهبر" می نامند. آن ها همیشه آینده را تئوریزه می کنند و امید می دهند که صبر کنید و ببینید جنبش راه خود را باز خواهد کرد و پیروزی اش قطعی است، ولی هیچوقت زحمت نگاه به پشت سر را به خود نمی دهند.

برای درک چند و چون جنبش حاضر، پاسخ به این پرسش را لازم می دانم که خصوصیات شبکه ای، افقی، بی سر و بی رهبری جنبش های دی 69 و آبان 98 و جنبش کنونی از چه ناشی شده است؟ چرا در جنبش سبز 88 چنین نبود و بعد از آن چه شد که دیگر سر و رهبر وجود ندارد؟ آیا انتخابی تعقلی در کار بوده است؟ آیا مردمی که امروز در کف خیابان می رزمند در فاصله 88 تا 96 به شکلی ( نسلی و جمعی) به بررسی و درس آموزی دست زده و مثلاً بخاطر سرخوردگی از رهبری میرحسین موسوی، تصمیم گرفته اند بعد از این دیگر جنبش شان بی رهبر باشد؟ آیا آن ها به همان شکل نسلی و جمعی به مطالعه اشکال قدیمی سازماندهی و مبارزه در ایران و جهان پرداخته و به لحاظ نظری به ناردستی سازماندهی عمودی و وجود رهبری و تمرکز رسیده و با الگو گرفتن از سازماندهی های افقی و شبکه ای این شکل مبارزه

با جمهوری اسلامی را ترجیح داده و برگزیده اند؟ آیا -آنگونه که برخی مروجان جنبش های بی سر و بی رهبری خصلت های جنبش جاری ایران را به تحولات و دگرگونی های انقلابات در جهان نسبت می دهند- این دختران و پسران پانزده بیست ساله از طریق مطالعه تحولات و دگرگونی در شکل انقلاب ها در دنیا، تحت تأثیر قرار گرفته اند؟ آیا آنطور که برخی ادعا می است و این شکل سازماندهی و مبارزه را از بازی های کامپیوتری Z کنند، قضیه، قضیه نسل آموخته اند؟ آیا این نسل ها در شبکه های اجتماعی و اینستاگرام و توئیتر با موضوع انقلاب ها مشغول بوده از آن طریق شکل مبارزه شان را انتخاب کرده اند؟ پاسخ من به همه این پرسش ها قاطعانه منفی است. حتا ساز و کار این وسایل مجازی طوری نیست که برای کسانی که بخواهند، ایجاد ارتباطات هر می و متمرکز و فرماندهی از بالا به پایین را به لحاظ فنی ناممکن کند؛ دونالد ترامپ را ببینید برای مثال یا استفاده دستگاه فرماندهی خود رژیم از اینترنت را موضوع از این قرار است: رژیم جمهوری اسلامی از روز اول با آینده نگری هوشیارانه ای، هم با تکیه بر تجربه انقلاب 57 و سرنگونی رژیم شاه و هم با دست کم نگرستن مخالفان ابتدای انقلاب، استراتژی زدن سران مخالفان و در نطفه خفه کردن هر سطح و شکلی از تشکل و حزب مستقل را در دستور گذاشت و آن را با موفقیت و قاطعیت تمام حتا تا حذف نزدیکترین هائی که طالب اندکی نرمش برای خودی ها بوده اند، دنبال کرد. از ابتدای موجودیت رژیم هرگز هیچ حزب و تشکل سیاسی یا صنفی مستقلی امکان موجودیت پیدا نکردند و هر آنچه را هم در ابتدای انقلاب به وجود آمده بود قلع و قمع و سران و رهبران و اعضایشان را یا اعدام و ترور و یا مجبور به ترک کشور کردند. کوشیدند برای مردم هیچ امکان دیگری بجز انتخاب میان انفعال سیاسی یا رای دادن به انتخاب های رژیم باقی نگذارند. بجز گروه های بسیار کوچکی که تسلیم هیچیک از این دو "گزینه" تحمیلی نشده و به بهای گزاف در جهت ایجاد یا حفظ تشکل های مستقل غیر رسمی حاشیه ای و همیشه زیر ضرب همت کردند، اکثر مردم چندین دهه به نسبت های متغیری به جناح های متفاوتی از حکومتیان امید و توکل داشته و منجی را در بالا جستجو می کردند. جناح بندی های درون طبقه حاکم و حکومت و شکاف های سیاسی به بخش هائی از مردم ناراضی از اوضاع سیاسی یا معیشتی امکان فراهم می کرد تا در انتخابات، به این یا آن اصلاح طلب دخیل ببندند. این امکان ها نه مرحمتی، بلکه ناشی از تضادهای درونی رژیم و خارج از کنترل حکومت بود. میر حسین موسوی در انتخابات سال 88 به "رهبر" جنبشی تبدیل شد که از ولی فقیه بریده ولی هنوز از اصلاح نظام نا امید نشده بود. ریاست جمهوری احمدی نژاد هم در حکم یک پرائنز خونین تحمل شد تا انتخابات "بنفش"، که در آن مردم ته مانده "امید" شان را روی "تدبیر" حسن روحانی شرط بندی کرده و ورشکسته به تقصیر شدند. از آن پس، بازی در بساط لاتاری نظام، به پایان رسید و شعار "

اصلاح طلب اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا"، پایان هر امید به رهبری اعتراضات از درون رژیم و هر سازماندهی متکی بر قوانین ضوابط آن را، در شورش دی ماه 1396 در سطح تمام کشور اعلام کرد. از آن مقطع وارد مرحله انقلابی شده ایم. نارضایتی تمام نشده که بمراتب گسترش و افزایش هم یافته است و مبارزه با شرایط تحمل ناپذیر سیاسی و معیشتی و اجتماعی را ناگزیرتر و نیرومندتر کرده است. نکته این است که در چنین وضعیتی مبارزه و شورش و خیزش به ناگزیر در شرایطی رخ می دهد که رژیم بر مردم تحمیل کرده است یعنی در شرایط فقدان احزاب سیاسیو فقدان سخنگویان و سازماندهانی که بتوان امید رهبری بر آن ها بست، فقدان تشکل های مستقل، فقدان شبکه های ارتباطی فیزیکی و نهادهای مدنی آزاد برای رابطه گیری و سازماندهی. اگر یک چنین وضعیت اختناق و پلیسی فاشیستی بر ایران حاکم نمی بود، اگر رژیم راه هر شکل و سطحی از تشکل و سازمانیابی مستقل را مسدود نکرده بود، اگر فضای اندکی برای مبارزات حزبی و رقابت های سیاسی مستقل رادر داخل کشور باز گذاشته بود، اگر سخنگوئی ها و نمایندگی های سیاسی ممکن می بودو اگر شرایط برای تکوین رهبری هائی جمعی یا فردی فراهم می آمد، مردم انتخاب دیگری بجز شکل فعلی می داشتندو یقیناً اعتراضات و مبارزات مردم با داده ها و شرایط دیگری صورت می گرفت و ای بسا احزابی سیاسی در بسیج و سازماندهی شان مداخلیت می داشتند و جنبش آن ها را ضمن رعایت اتونومی و ابتکارات و تاکتیک های محلی و منطقه ای شان، به استراتژی سراسری و جهت دهی عمومی جنبش مجهز می کردند. اینطور نیست که گویا مبارزان کنونی همچون خریداران سوپر مارکت ها امکان انتخاب میان اشکال متنوع ارتباطی و سازماندهی و نیز احزاب یا شخصیت هائی لایق و معتبر و مطرح برای سخنگوئی جنبش در برابر خود داشته ولی بطور ارادی و در مرز بندی با نظام هر می و فرماندهی، خط مشی سازماندهی محله محور اتمیزه بدون استراتژی کلان را برگزیده و دست رد به رهبری احزاب و شخصیت ها زده باشند! نه، این شکل از مبارزه بی سر و رهبری و تکه تکه را که آنارکو لیبرتارین هالالبته با حسن نیت تحسین و ترویج می کنند، رژیم فاشیستی بر مبارزان امروزیتقدیر و تحمیل کرده است: رژیم فاشیستی چهل و سه سال سر ها را زده و پیکرها را تکه تکه و متلاشی کرده است. وضع موجود تحمیل شده توسط فاشیسم را با تئوری های پست مدرنیستی پیچیده در زر ورق دموکراسی خواهی و ژست های اخلاقی مخالف بااتوریتیه و فرماندهی، توجیه و ترویج می کنند. جنبش بی سر و رهبری که اینان " خود تصمیم و خود رهبر" قلمداد اش می کنند، در سطح سیاسی و معنای تئوریک خالص، قرینه خود تنظیمی بازار ازاد تاجرستی است و در عمل، این خط آنارکو لیبرتاریانی ناخواسته بر خط استراتژی بی سر و اتمیزه کردن رژیم مماس می شود. مخالفان حزب و تشکل های فراگیر که اعتراضات جنبشی و اتمیزه بی ستون

فقرات و بی سر را تبلیغ و ترویج می کنند فرق حرکت اعتراضی مثل جنبش وال استریتر با انقلاب برای سرنگونی درک نمی کنند. فرق سازماندهی و برنامه ریزی برای شعار دادن در هایدپارک کورنر و برگشتن به خانه را با سازماندهی و برنامه ریزی برای جنگ با یک دولت قهار قدر قدرت درک نمی کنند. برای آن ها نتیجه جنبش مهم نیست، افقی و ضد اتوریته بودن هدف است. چنین رویکردی اخلاقی به انقلاب، ضد اخلاق انقلابی است. منظورم این نیست که گویا جنبش کنونی از چنین گرایشاتی متاثر است و از آن ها خط می گیرد؛ خوشبختانه چنین نیست ولی باید با تحسین و ترویج این نقیصه ها و کمبودهای مهلک جنبش مبارزه کرد. جنبش انقلابی در وضعیت حاضر، محدود به جانفشانی های پارتیزانی غیر توده ای با سازماندهی محله محور و متکی بر شبکه های مجازی که کنترل اش در دست رژیم است؛ جنبشی بی ستون فقرات، بی چشم انداز، بدون استراتژی کلان، بدون مکانیسم آنالیز و جمع بندی و اتخاذ تاکتیک ها و سیاست های کلان متناسب با وضعیت های متغیر، سخت در خطر و آینده اش مه آلود و نگران کننده است. قرار نبود کارمان با جنازه شماری و مرثیه خوانی و نفرین خاتمه پیدا کند.

قدر مسلم این است که اوضاع چنین نخواهد ماند. در نهایت جنبش سه راه بیشتر ندارد: یا در غیاب مشارکت فعال میلیونی مستأصل و مستهلک می شود و درهم می شکند ( نقشه ای که رژیم با قدرت به پیش می برد)، یا از ناچاری سر به زیر رهبری فرماندهانه سلسله مراتبی عمودی اتوریته های خارج کشوری فرود می آورد ( نقشه ای که اپوزیسیون های ضد انقلابی دنبال می کنند)، و یا بر ضعف ها و کمبودهایش می اندیشد و بر آن ها فائق می آید و راه اش را تا پیروزی ادامه می دهد. برای این راه سوم، چیزی که لازم است، یک سنتز دیالکتیکی است، تا از یک سو راه مشارکت فعال برای توده های میلیونی که جنگ تن به تن و قهرمانی در ظرفیت شان نیست باز شود، و از طرف دیگر ابتکارات توده ای از پائین و اتونومی سلول ها و پایه های توده ای جنبش از درون، با خلق مکانیسمی نامرئی و مصون از ضربه، برای آنالیز و سیاست گذاری و اتخاذ استراتژی و تاکتیک های کلان سراسری تکمیل و مجهز شوند که در عین حال، به شکل فرماندهی سربازخانه ای و رهبری فردی نباشد. می دانم که گفتن اش آسان است اما تصور آن که جنبش بجز این سنتز و با ادامه وضعیت کنونی به پیروزی خواهد رسید دشوارتر است.

شهاب برهان

19 دی 1401 - 9 ژانویه 2023